

**دکتر محمد میر\***

استادیار زبان و ادبیات فارسی  
دانشگاه زابل

فصلنامه مطالعات شبه قاره

دانشگاه سیستان و بلوچستان

سال اول، شماره اول، زمستان ۱۳۸۸

(صص: ۱۸۰-۱۵۹)

## خودی و انسان آرمانی در شعر اقبال لاهوری

### چکیده

محمد اقبال لاهوری شاعری مبارز و آرمان خواه و یکی از چهره های فکری و انسانی درخشانی است که فرهنگ بارور اسلامی را به جامعه ی بشری معاصر هدیه کرد . این دانای راز و متفکر بزرگ شرق در مقولات فکری خویش، یک ارزیابی مجدد از انسان را بر پایه های اصول قرآنی و جایگاه و مقام عالی انسان پایه گذاری کرد. این فیلسوف نواندیش اسلامی و تالی عنقای قاف معرفت ، مولوی، معتقد است که انسان ، این نسخه ی نامه ی الهی، به عنوان لطیفه ی غیبی و هدف و نتیجه ی همه ی جریانات آفرینش کائنات و اسم اعظمی که فکر و اندیشه ی او تجلی گاه وجود عالم اسرار و رموز است، می تواند با خودآگاهی، خودیابی و یافتن شخصیت متعالی خویش، به عنوان انسان آرمانی و کامل، جانس را آینه ی صفات الهی گرداند و از اسرار آفرینش آگاهی یابد و موجودی پایدار ، شاهدی بیدار و سالکی راه یافته و کلید همه ی معرفت ها گردد. در این مقاله فلسفه و مراتب «خودی» و جایگاه «انسان آرمانی و کامل» ( انسان بخود) در دستگاه فکری معمار بزرگ تجدید بنای تفکر اسلامی و مآهتاب شام شرق ، اقبال لاهوری، به روش توصیف مورد بررسی قرار گرفته است .

**کلید واژه ها:** خودی، اسلامی، غرب، آرمانی، دینی

\* Email: m38\_mir@yahoo.com

## مقدمه

قرن بیستم دوره ی تازه ای بر مسلمانان بود که از یک سو ضمن ایجاد حیرت و نشاط، به زندگی هزاران رنگ داد و بشر را به راحتی و آزادی و خودباوری و سرگرمی و به ظاهر کامیابی رساند و از طرفی دیگر با استعمار کشورهای اسلامی توسط بیگانگان و عجز و یأس و نومیدی و دربدری مسلمانان ، وحشت و سردرگمی و آوارگی و پریشانی های تازه ای بوجود آورد. تأثیر جهان بینی دینی و افکار متفکران گذشته و تجربه های شخصی اقبال از فرنگ در زمان اقامت او در اروپا (انگلستان و آلمان) در دهه ی اول قرن بیستم ، وی را بر آن داشت تا نسبت به محتوای معنوی تمدن غربی و رهایی مسلمانان از اسارت و بردگی طرحی نو دراندازد.



آرامگاه اقبال لاهوری

از آنجایی که این شاعر توانا می دانست که هنر و بخصوص ادبیات در اصلاح یا تباهی یک ملت و استقلال یا سقوط آن نقش بسیار مؤثری دارد، با سرودن منظومه های با ارزشی به زبان فراگیر و شیوای فارسی، درصدد برآمد تا با معماری تجدید بنای تفکر اسلامی، دریچه ای از جهان اسلام به روی غرب بگشاید و شرق واقعی و مسلمان را بدون هیچ ابهامی به دنیا نشان دهد و با بیان مظاهر و اصول تمدن غرب و ایدئولوژی انقلابی نجات بخش خویش ، مسلمانان شرق را به اندیشیدن در محتوای تمدن فرنگ وادارد.

### اندیشه‌ی توحیدی و قرآنی اقبال

ساختمان عظیم فکری و فلسفی اقبال با توجه به دواصل اساسی اسلام «لا اله الا الله» و «محمداً رسول الله» بنیان نهاده شده است. او در مثنوی «رموز بیخودی» ایده آل امت اسلامی را تحفظ و انتشار اصل توحید می‌داند و می‌گوید: «فرهنگ نوین فردا، وحدت جهانی را بر اصل توحید پایه‌گذاری خواهد کرد. ایدئولوژی سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فردی اسلام فقط یک وسیله‌ای عملی برای در آوردن توحید به صورت یک اصل پویا و زنده و پر تحرک و مسلط بر زندگی عملی و فکری و عاطفی فرد و اجتماع می‌باشد. (نقوی، ۱۳۵۸: ۱۳). تفکر انقلابی اقبال با تکیه بر مذهب اسلام، تمامی ابعاد وجودی انسان، اجتماع و زندگی مادی و معنوی را در بر دارد.



اقبال لاهوری

به اعتقاد او کسی که مفاهیم درونی و اشارات مرموز اصل «لا اله الا الله» را دریابد، جایگاه برتر روحی و معنوی را کسب و استقلال کاملش جز به خدا نمی‌انجامد و عالم را با یک دید کاملاً متفاوت می‌نگرد. کمتر سروده‌ای از اقبال می‌توان یافت که مستقیماً یا به طور ضمنی متأثر از مفاهیم قرآنی و در شرح و تفسیری نو و مطابق نیاز بشر کنونی نباشد. اقبال تنها شرط مسلمانی را تمسک به قرآن می‌داند:

گرتو می‌خواهی مسلمان زیستن      نیست ممکن جز به قرآن زیستن

(اقبال، ۱۳۸۶: ۱۴۵)

این هادی بزرگ ملت شرق، شعار وحدت مسلمانان را که دغدغه‌ی اصلی خاطر و هدف نهضت او بود، از مضمون آیه‌ی: «واعتصموا بحبلِ اللهِ جميعاً ولا تفرقوا واذكروا، نعمتِ اللهِ علیكم اذ كنتم اعداءً فالکفَ بین قلوبکم فأصبحتُم بنعمتهِ اخواناً و...» (آل عمران/ ۱۰۳) گرفته و معتقد است که هر جامعه‌ی بدون قانون، حیات اجتماعی آشفته‌ای دارد و این قانون برای مسلمانان، همان قرآن است:

نقش قرآن تا در این عالم نشست      نقشهای کاهن و پاپا شکست  
(اقبال، ۱۳۸۶: ۴۶۶)

او درباره‌ی اهمیت قرآن و تأثیر این قانون الهی می‌گوید:

چون به جان در رفت، جان دیگر شود      جان چو دیگر شد، جهان دیگر شود  
(همان: ۴۶۶)

اقبال در اشعار دیگری بر این اعتقاد است که مسلمانان با تمسک به قرآن و اعتصام بدان، استوار خواهند شد. وی رشته‌ی اتصال مسلمانان به یکدیگر را قرآن می‌داند:

آن کتاب زنده قرآن حکیم      حکمت او لایزال است و قدیم  
نسخه‌ی اسرار تکوین حیات      بی ثبات از قوتش گیرد ثبات  
حرف او را ریب نی تبدیل نی      آیه اش شرمنده‌ی تأویل نی  
(همان: ۱۴۴)

که این اشعار اشاره به آیات ۳ سوره بقره و ۶۴ سوره یونس دارد.

اقبال به انسانها توصیه می‌کند که رنگ ایمان و توحید و در نهایت اسلام را بپذیرند و رنگهای غیر خدایی را از خود دور کنند:

قلب را از صبغه الله رنگ ده      عشق را ناموس و نام و ننگ ده  
(همان: ۱۰۵)

که اشاره به آیه ۱۳۸ سوره بقره دارد: «صِبْغَةَ اللَّهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَ نَحْنُ لَهُ

عابدون»

اقبال کلمه ی «امانت» را در آیه ی «أَنَا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا» (سوره احزاب / ۷۲) به معنای قرآن می داند که در سینه ی اطفال ما جای دارد:

آن که دوش کوه بارش بر نتافت      سطوت او زهره ی گردون شکافت  
بنگر آن سرمایه ی آمال ما      گنجد اندر سینه ی اطفال ما  
(همان : ۱۴۵)

درجایی دیگر تعهد و قبول مسئولیت را معنای بار امانت دانسته و می گوید:

ای زآداب امانت بی خبر      از دو عالم خویش را بهتر شمر  
(اقبال ، ۱۳۸۶: ۹۹)

علی شریعتی می گوید: بزرگترین عمل انقلابی و ارزش انسانی اسلام و بزرگترین خدمتی که به تمدن و تاریخ بشری نه تنها مسلمین کرده، این است که قدرت عشق مذهبی و نیروی معجزه آسا و غیر مادی احساس عرفانی را که در درون انسان ها بوده و همیشه روح ها را به انقلاب، جانبازی و استقبال ساده ی مرگ و شهادت وادار می کرده است، در راه ساختن جامعه ی بشری و استقرار عدالت و کسب قدرت و پیشرفت در زندگی مادی و معنوی این جهان به کار گرفته است (حکیمی، ۱۳۸۰: ۳۲).

این شاعر آزاده و واقع گرا - اقبال - با کوششی برخاسته از شوق درون و سوز دل با سرودن و خلق منظومه های روشنگرانه، عمر خویش را بر سر ساختن دنیایی از آزادی و آزادگان گذاشت و توانست با توجیه و بیان واقعیت و مسائل اخلاقی و معنوی، طرحی نو در اندازد و برای از بین بردن مشکلات مسلمانان جهان راههای مناسبی پیشنهاد کند:

نغمه کجا ومن کجاسازسرخن بهانه ایست      سوی قطار می کشم ناچه ی بی زمام را  
(اقبال، ۱۳۸۶: ۳۳۰)

### اقبال معمار تجدید بنای تفکر اسلامی

اقبال از جمله متفکرانی است که به تاسی از متفکران گذشته، خاصه عزیز عرش نشین، مولوی، حقایق اصیل اسلامی را در تعبیرات و مقولات معاصر با توجه به مسایل و دانش

کنونی بشر بیان کرد. او حساسیت های سیاسی و اجتماعی عمیقی داشته و با درک وضعیت مردم و جامعه ی زمان خویش ، خواهان ایجاد یک نهضت اصلاحی عمیق در همه ی ابعاد زندگی بشر مخصوصاً مسلمانان بود. وی بر همین اساس طرح فلسفه ی خویش را در ابواب گوناگون مسایل انسانی و اجتماعی ریخت که در واقع شناخت انسان، تنها در درون این مجموعه ی فکری اقبال میسر است و هدف او از ایجاد این نظم فکری، انسان و تغییرات وسیع سیاسی و اجتماعی است. امید بیداری تدریجی جامعه ی شرق و نگرانی این داعی بزرگ اتحاد جهان اسلامی از خیرگی آنها در برابر تمدن صنعتی غرب در سراسر آثار اقبال به چشم می خورد و او به علت این نگرانی ، پایه ی فلسفه ی شاعرانه ی خود را بر دو رکن شعور و خودآگاهی گذاشته است.

آن ماری شیمل اسلام شناس معروف آلمانی می گوید:

«اقبال کسی است که یک ارزیابی مجدد از انسان را بر پایه های اصول قرآنی و اندیشه های اسلامی پایه گذاری کرده است و اومانیسیم اسلامی را از پس ابرها و تاریکی ها و بد آموزی های قرن ها که این گونه نشان داده بود که انسان در اسلام موجودی مجبور، نیازمند، عاجز و ناتوان و مبتذل است، بیرون کشید و حقیقت را متجلی ساخت (نقوی، ۱۳۵۸: ۶۵).

### فلسفه ی « خودی » اقبال

اندیشه ی « خودی » نخست به عنوان یک تفکر اجتماعی و انقلابی به ذهن اقبال رسیده بود و به مرور مشاهده ی مظاهر انحطاط و زوال هویت در اقوام شرق، خصوصاً مسلمانان، عظمت مصیبت و شناخت علل و راه درمان اندیشه ی « خودی » را در وجود او راسخ تر کرد. اقبال بنا به بینش عقلی و فلسفی پیشرفته و سرمایه ای که در فلسفه ی جدید غرب و تعقل پیشرفته ی روز اروپا یافته بود و نیز با توجه به روح اشراق والهامی که در فطرت قومی و ذاتی او به عنوان یک متفکر هندی وجود داشت و همچنین شناخت عمیق به قرآن، فلسفه اسلامی و تحولات فکری و پرورش و استغراقی که بنا به عشق و معرفت به مولوی،

در عرفان عمیق و پر غنا و متعالی یافته بود، به یک جهان بینی مبتنی بر فرهنگ و بینش اسلامی به نام «فلسفه خودی» رسیده بود که جهان و انسان و حیات را برایش تفسیر می کرد. خودی از نظر اقبال «من» راستین، حقیقت وجود انسان، مظهر همه ی جلوه های زیبای حیات و نغمه ی روح خدایی است که با شناختش همه ی پرسش های آدمی پایان می یابد (بهداروند، ۱۳۸۶: ۲۲۱).

اقبال معتقد است که تمام دگرگونی های اجتماعی ریشه در انقلاب روحی انسان ها دارد. وی چون میراث دار فرهنگ عرفانی شرق، خصوصاً ایران است و مهمترین موضوع در عرفان «انسان» و کیفیت ارتباط او با هستی مطلق است، در نتیجه جایگاه ارزش انسان در نظام فکری اقبال بسیار بالاست:

بهر انسان چشم من شب ها گریست      تا دریدم پرده ی اسرار زیست  
من که بهر دیگران سوزم چو شمع      بزم خود را گریه آموزم چو شمع  
(اقبال، ۱۳۸۶: ۱۱۴-۷۶)

در مقولات فکری اقبال، «خود» انسان که جوهر شخصیت انسان و جامعه بوده و مهمترین گام برای تکامل انسان به شمار می آید، «خودی» نام دارد. به بیان دیگر «خودی» آن «خودآگاهی» «خودیابی»، «خودشدن» و همه ی امکانات خویش را متحقق ساختن است و انسان «بخود» کسی است که از موقعیت اجتماعی و فردی و وجودی خویش آگاه باشد و «من» فردی و اجتماعی خود را حفظ کرده و نیرومند سازد. نظریه ی «خودی» محور اساسی و اصلی اندیشه ی اقبال است که آن را به ابعاد گوناگون زندگی فردی، اجتماعی، ادبیات، اخلاق و هنر گسترش می دهد.

آقای محمد بقایی در مقدمه ی کتاب شرار زندگی می نویسد:

«فلسفه ی اقبال که به «فلسفه ی خودی» شهرت یافته، آمیزه ای از عقاید هگل در مورد «ایده آلیزم»، نظرات فیخته درباره ی «من»، عقاید مک تاگارت و سر احمد هندی در زمینه استقلال «من دانی» در برابر «من عالی»، عقیده ی نیچه در مورد «ابر انسان»، بینش هندوئیسم در خصوص «تحرّی حقیقت و تشابه «آرتی» هُمَر، عرفان مولوی و در نهایت دیدگاهی که قرآن در مورد جاودانگی «من» آدمی بیان می دارد، می باشد. فلسفه اش،

انسان ساز است و او فیلسوفی است که فلسفه را از ذهن خارج و وارد صحنه ی زندگی می کند و به آن کارایی عملی می بخشد». (بقایی، ۱۳۷۹ : ۹).

اقبال در نامه ای که به پروفیسور نیکلسون می نویسد، خودی انسان را بدین گونه معنی می کند: «در بشر مرکز حیات، خودی یا شخصیت است که یک حالت کشمکش می باشد و زندگی خودی از همین حالت است. اگر این حالت کشمکش از بین برود، اضمحلال جای آن را می گیرد و چون شخصیت که مولود همین حالت کشمکش و اضطراب می باشد، پر ارزش ترین سرمایه ی انسانی است، بنابراین باید مراقبت نمود که هیچ گاه در اضمحلال و سکون رخ ننماید» (نقوی، ۱۳۵۸ : ۴۱).

اقبال در تبیین «خود» انسانی و توصیف آن، قسمتی از گلشن راز خود را به آن اختصاص داده است و در جواب سؤال «مرا از من خبر کن» می گوید:

چه معنی دارد اندر خود سفر کن	که من باشم مرا از من خبر کن
نخستین پرتو ذاتش حیات است	«خودی» تعویذ حفظ کاینات است

(اقبال، ۱۳۸۶ : ۳۸۴)

یا می گوید:

خودی را از نمود حق نمودی	خودی را از وجود حق وجودی
کجا بودی اگر دریا نبودی	نمی دانم که این تابنده گوهر

(همان: ۶۷۰)

به خاکش تا خودی میرد غلام است	مسلمان از خودی مرد تمام است
نگه را جز به خود بستن حرام است	اگر خود را متاع خویش دانی

(همان : ۶۶۶)

یا در «اسرار خودی» چنین می گوید:

تو اگر خواهی جهان بر هم کنی	خویش را چون از خودی محکم کنی
گر بقا خواهی به خود آباد شو	گر فنا خواهی ز خود آزاد شو

(همان: ۱۰۱)



به عقیده ی اقبال « خودی » حقیقت نهایی جهان است و آن چنان حقیقتی است که برای جلوه دادن صفاتش ماده را خلق می کند و آن را وسیله ی جلوه گری و نمایش خود قرار می دهد:

پیکر هستی ز آثار « خودی » است      هر چه می بینی ز اسرار « خودی » است  
خویشتن را چون خودی بیدار کرد      آشکارا عالم پندار کرد  
( همان: ۷۷ )

نظریه ی اقبال بیش از هر چیز زاینده ی دو حس « پویایی » و « شور » است. در نظر او هستی مرکزی و اصلی « خودی » عشق است و فقط به وسیله ی عشق است که « خودی » تمام موجودیت هایش را جلوه می دهد و خود را به حد کمال می رساند. عشق و محبت عنصری است که انسان را در رسیدن به « خودی » و « خودآگاهی » و « خودیابی » یاری می کند:

نقطه ی نوری که نام او خودی است      زیر خاک ما شرار زندگی است  
از محت می شود پاینده تر      زنده تر، سوزنده تر، تابنده تر  
فطرت او آتش اندوزد ز عشق      عالم افروزی پیاموزد ز عشق  
( اقبال ، ۱۳۸۶: ۸۱ )

یا در جایی دیگر می گوید:

از محبت چون خودی محکم شود      قوتش فرمانده ی عالم شود  
پنجه ی او پنجه ی حق می شود      ماه از انگشت او شق می شود  
در خصومات جهان گردد حکم      تابع فرمان او دارا و جم  
( همان: ۸۵ )

آقای قاسم شکیب نیا در مقاله ای تحت عنوان « نگاهی به فلسفه ی اقبال » می نویسد:

« به نظر اقبال در درون ما عاملی، نیرویی و یا حقیقتی انکار ناپذیر به نام خودی وجود دارد که هسته ی مرکزی شخصیت انسان است و با اندیشیدن و فرورفتن در عمق وجدان

و فطرت به وسیله ی الهام مکشوف می گردد. این « خودی» جلوه ای از حقیقت مطلق جهان هستی و پرتوی از ذات لایزال خداوندی و پدیده ای مستقل ، صاحب اراده، نیرومند و نیرو بخش، زنده و زندگی بخش است که اگر کشف و شناخته شود، می تواند عامل رشد و تکامل شکوفایی ، درخشندگی و شخصیت فرد گردد» (حکیمی، ۱۳۸۰: ۶۸).

عبدالکریم سروش نیز می گوید:

«این از تصمیمات اساسی ادیان است که «خود» واقعی انسان ها را به آن ها نشان بدهند و به آن ها بگویند که چگونه می توان در جهان خود حاضر بود و در زمین دیگران به تعبیر مولانا منزل نکرد» (همان : ۷۰).

مفسران قرآن کریم درباره ی معنای «من» یا «خود» انسان به آیه ۱۹ سوره ی حشر و آیه ۱۵ سوره زمر «قُلْ إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ» نظر دارند (مطهری، ۱۳۸۰: ۲۳۷). مولوی در مثنوی معنوی درباره ی شناخت «خود» می گوید:

ای تو در پیکار ، خود را باخته      دیگران را تو ز خود نشناخته  
تو به هر صورت که آیی بیستی      که منم این ، والله آن تو نیستی  
(۸۰۳-۸۰۴/۴)

خداوندگار عرفان، جلال الدین محمد مولوی، که اقبال او را همیشه با الفاظ «مرشد» و «پیر» مورد تجلیل قرار می دهد و خود را راه یافته ی جذبه و نظر او می داند، در مثنوی معنوی به مذمت عالمانی می پردازد که «خودآگاهی» را ارج نمی نهند:

صد هزاران فضل داند از علوم      جان خود را می نداند آن ظلوم  
داند او خاصیت هر جوهری      در بیان جوهر خود چون خری  
قیمت هرکاله می دانی که چیست      قیمت خود را ندانی، احمقیست  
جان جمله علم ها اینست این      که بدانی من کیم در یوم دین  
(۲۶۵۵/۳ - ۲۶۴۹)

### مراحل تربیت و پرورش «خودی» در سازمان فکری اقبال

مهم ترین بخش انسان شناسی اقبال را در اثر «اسرار خودی» او «خودی» و احوال آن تشکیل می دهد. اقبال با بیان این که برای ارتقا یا تنزل «خودی» اسباب و آفاتی است، مراحل کمال و تربیت خودی را چنین برمی شمارد:

#### الف) اطاعت تعبدی از احکام شرع

به اعتقاد اقبال نخستین مرحله در تربیت «خودی» آن است که خودی تحت ضوابط و قیودی در آید و قوانین و آیین هایی را بپذیرد و سر تسلیم و اطاعت به آیین شرع فرود آورد تا بتواند به رشد و تربیت مطلوب خویش برسد. اقبال این سرسپردگی و اطاعت را مساوی با جبر و تسلیم ندانسته، بلکه زاینده ی اختیار و آزادی برای انسان می داند. اقبال برای تبیین این موضوع، شتری را مثال می زند که در صحرا، صبور و سرمست به کار حمل و بارکشی می پردازد و چون در اطاعت محض ساریبان به سر می برد، در آخر سرخوش از کیفیت رفتار خویش به منزل می رسد:

خدمت و محنت شعار اشترست	صبر و استقلال کار اشترست
مست زیر بار محمل می رود	پای کوبان سوی منزل می رود
سرخود از کیفیت رفتار خویش	در سفر صابتر از اسوار خویش
تو هم از بار فرایض سرمتاب	برخوری از عنده حسن المآب
در اطاعت کوش ای غفلت شعار	می شود از جبر پیدا اختیار
ناکس از فرمان پذیری کس شود	آتش ار باشد ز طغیان خس شود
هر که تسخیر مه و پروین کند	خویش را زنجیری آیین کند

(اقبال، ۱۳۸۶: ۹۳)

#### ب) ترک گناهان و تسلط کامل بر خویشتن (ضبط نفس)

اقبال دومین مرحله ی تربت خودی را «ضبط نفس» می داند. او معتقد است که مهار کردن سرکشی هایی که به طور ذاتی در وجود انسان قرار دارند و خواهان بروز و ظهور

خویش هستند، باعث تربیت « خودی» انسان می شود و این انضباط نفس و جهت دادن آن در مسیر درست ، ادامه ی مرحله ی اول است :

نفس تو مثل شتر خود پرورست      خودپرست و خود سوار و خودسرست  
مرد شو آور زمام او به کف      تا شوی گوهر اگر باشی خنزف

(همان: ۹۴)

### ج) دستیابی به مقام نیابت الهی

در دستگاه فکری اقبال ، پس از آن که انسان توسط اطاعت و ضبط نفس ابعاد وجودی خود را درست و دقیق تربیت کند، به مرحله ی نیابت الهی می رسد که بلندترین قلّه ی ارتقا و عظمت خودی در جهان می باشد . از دیدگاه او خوش ترین حالت هستی برای انسان ، نایب حق شدن و بر عناصر حکمران بودن است :

نایب حق در جهان بودن خوش است      بر عناصر حکمران بودن خوش است  
نایب حق همچو جان عالم است      هستی او ظل اسم اعظم است  
از رموز جزو و کل آگه بود      در جهان قایم به امرالله بود  
خیمه چون در وسعت عالم زند      این بساط کهنه را بر هم زند

(همان : ۹۵)

اقبال در « جاوید نامه» نیز مراحل ارتقای « خودی» را با اندکی اختلاف مطرح می کند که بی ارتباط با بحث فوق الذکر نیست . او معتقد است که در مراحل سه گانه ی ارتقای «خودی» ، جهت رشد و نمو کامل آن باید از سه شاهد : «شعور خویشتن»، «شعور دیگری» و «شعور ذات حق» کمک گرفت. البته مفاهیم « تربیت» با « ارتقا» را متفاوت دانسته و ارتقا را نتیجه ی تربیت می دانند، ولی در اینجا به نظر می رسد که مؤید و مفسر هم هستند.(محبّتی، ۱۳۷۹: ۵۸).

انجمن روز الست آراستند      بر وجود خود شهادت خواستند  
زنده ای یا مرده ای یا جان به لب      از سه شاهد کن شهادت را طلب  
شاهد اول شعور خویشتن      خویش را دیدن به نور خویشتن

شاهد ثانی شعور دیگری      خویش را دیدن به نور دیگری  
 شاهد ثالث شعور ذات حق      خویش را دیدن به نور ذات حق  
 پیش این نور از بمانی استوار      حی و قایم چون خدا خود را شمار  
 (اقبال، ۱۳۸۶: ۴۱۹)

فلسفه ی «خودی» اقبال نمودار تحقق انسان کمال یافته است که به صورت حقیقت  
 محمدیه یا انسان کامل تعبیر می شود (بقای، ۱۳۷۹: ۲۰۶)

### انسان کامل یا آرمانی و بخود از نظر اقبال

انسان آرمانی مظهري از ارزش های اخلاقی و عاطفی قوم ایرانی و نموداری از  
 آرزوهای متعالی ملتی است که همیشه در تکاپوی حقیقت بوده و در هر دوره ای متناسب  
 با قدرت بالندگی اجتماعی و فرهنگی خود، نقش حیاتی داشته است (رزمجو، ۱۳۶۸: ۳۶).  
 در مقولات فکری اقبال که بر اساس قرآن و فرهنگ اسلامی و عرفانی بنا شده است،  
 انسان هدف و نتیجه ی همه جریانات تخلیقی کائنات است. اقبال برخلاف نظر مکاتب  
 مختلفی که طرح انسان کامل را بیهوده و امری لغو و ذهنی و پندارگرا می دانند، از حدیث  
 «لولاک لما خلقت الافلاک» و دیگر آیات قرآن و احادیث قدسی گفته شده در شأن و  
 جایگاه والای پیامبر اکرم (ص) به عنوان انسان کامل نتیجه می گیرد که وجود همه ی  
 کائنات و همه ی جریانات کیهانی که به وقوع پیوسته اند، برای بوجود آوردن انسان و در  
 نهایت انسان کامل بوده است. (محبی، ۱۳۷۹: ۱۴۸).

اقبال در مثنوی «اسرار خودی» می گوید:

بهر یک گل خون صد گلشن کند      از پی یک نغمه صد شیون کند  
 یک فلک را صد هلال آورده است      بهر حرفی صد مقال آورده است  
 خامه ی او نقش صدا امروز بست      تا بیاورد صبح فردا را بدست

شعله های او صد ابراهیم سوخت      تا چراغ یک محمد پرفروخت  
( اقبال ، ۱۳۸۶ : ۷۸ - ۷۷ )

«انسان بخود» اقبال ، انسانی است که به خودآگاهی و خودیابی کامل رسیده و قدرت اراده اش آن چنان نیرومند است که می تواند سرنوشت خویش را بسازد. او نیروی دارد که ستارگان را به حرکت در می آورد، محیط را تغییر می دهد و به موجب ابتکار و خلاقیت و آفرینندگی ، محدودیت های وجودی خویش را کنار می زند و زمان و مکان را تحت تصرف خود در می آورد:

نعره زد عشق که خونین جگری پیدا شد      حسن لرزید که صاحب نظری پیدا شد  
فطرت آشفته که از خاک جهان مجبور      خودگری، خودشکنی، خودنگری پیدا شد  
(همان : ۲۱۴)

اقبال در وصف انسان کاملی که به خودیابی برسد، می گوید:

چون خودی را از خدا طالب شود      جمله عالم مرکب، او، راکب شود  
(همان : ۴۲۱)

و در « اسرار خودی » آمده است :

خیزو خلاق جهان تازه شو      شعله در برکن خلیل آوازه شو  
مرد خود داری که باشد پخته کار      با مزاج او بسازد روزگار  
گرنسازد با مزاج او جهان      می شود جنگ آزما با آسمان  
می کند از قوت خود آشکار      روزگار نو که باشد سازگار  
(اقبال ، ۱۳۸۶ : ۹۸)

انسان ایده آل اقبال که به مرحله ی خود آگاهی و خود یابی رسیده باشد ، انسان فعال و متحرک و پر خروش است و همیشه خود را رویاروی خطرات قرار می دهد و از هیچ موجودی جز خدا نمی ترسد . پیام اقبال حرکت و عمل است که رمز حیات می باشد:

میارا بزم بر ساحل که آنجا      نوای زندگانی نرم خیز است  
به دریا غلط و با موجش در آویز      حیات جاودان اندر ستیز است  
(همان : ۱۹۸)

اقبال نمونه ی اعلای انسان کامل و نایب خداوند را امام علی (ع) می داند و او را به عنوان سرمشق مسلمانان در دستیابی به « خودی» معرفی می کند:

مسلم اول شه مردان علی عشق را سرمایه ی ایمان علی  
شیر حق این خاک را تسخیر کرد این گل تاریک را اکسیر کرد  
(همان: ۹۸-۹۷)

به عقیده ی اقبال عبارات معروفی نظیر «انالذهر» پیامبر (ص)، «انقرآن ناطق» علی (ع) و «انالحق» حلاج و... شواهد بارزی از تجربه ی اتحادی است که نشان از پیوند عابد و معبود یا «من» متناهی و نامتناهی دارد (بقایی، ۱۳۸۵: ۹۴).

### ویژگی ها انسان آرمانی در نظر اقبال

به اعتقاد مولانا انسان حامل ودیعه و موهبت الهی بس ارجمند و گرانبهایی به نام عشق است که همه ی آفرینش طفیلی هستی آن است و اگر نمی بود هیچ مخلوقی نقش هستی نمی یافت (نصر اصفهانی، ۱۳۷۷: ۴۰). انسان بخود با رسیدن به خودیابی و استقلال نفس به نیروی درونی خویش پی می برد و آن را بکار می بندد و استعدادها را به تصرف و استخدام خویش در می آورد و آن وقت با دو بال «شور» و «خودآگاهی» بر آسمان کمال انسانی اوج می گیرد.

مکتب اقبال بر اصالت فردیت و شخصیت و بازگشت به خویش استوار است و انسان را فرا می خواند که سوی خود بازگشت نماید و «خود» خویش را کشف کند. رومی عصر عمل را مکمل خودشناسی و پرواز انسان دانسته و حتی درافکار عرفانی- فلسفی خود نیز سیاست را از فکر جدا نمی داند.

انسان کامل اقبال موجود خداگونه ای است که ویژگی های خداوندی مثل اراده و اختیار، علم و خلاقیت در او منعکس شده است و بنا به مضامین بلند «خلق الله آدم علی صورته» و «و تخلقوا با خلاق الله» منعکس کننده ی چهره ی پرشکوه انسان اصیل اسلامی می باشد و بر خلاف همه ی پدیده های وجود، آفریننده است و به عنوان خلیفه ی خدا بر

روی زمین انجام وظیفه می کند و خلاقیت های هنری ، فکری و ابزاری، چهره های گوناگون خلاقیت می باشد:

نوای عشق را ساز است آدم      گشاید راز و خود راز است آدم  
جهان او آفرید، این خوبتر ساخت      مگر با ایزد انباز است آدم  
(اقبال ، ۱۳۸۶: ۱۹۲)

انسان بخود اقبال اهل دل و نظر است و از خبر (علم غربی) و نظر (دانایی شرق) آگاهی دارد. مولانای لاهور تمدن غرب را کاملاً رد نمی کند، بلکه از مسلمانان شرق می خواهد جهت بقا و سرافرازی خود به نقد تمدن غربی پردازند:

غربیان را زیرکی ساز حیات      شرقیان را عشق راز کائنات  
زیرکی از عشق گردد حق شناس      کار عشق از زیرکی محکم اساس  
عشق چون با زیرکی همبر شود      نقشبند عالم دیگر شود  
(همان: ۴۵۶)

این هادی بزرگ شرق ، تمدن فائق و پرزرق و برق صنعت و اقتصاد غرب را عامل خودباختگی انسان دانسته و در نتیجه مظاهر مذکور را دشمن انسان بخود می داند و امید دارد که انسان خودآگاه مجذوب تمدن غرب نشود و به نقد آن پردازد:

ای مسلمانان فغان ازفته های علم و فن      اهرمن اندرجهان ارزان و یزدان دیرباب  
(همان : ۳۵۰).

انسان کامل موردنظر اقبال پس از تحول درونی و خودیابی ، خصلت های خوب گذشته را باز خوانی می کند و خصلت ها و عادات بد و منحط را از خود دور می کند و به یک دگرگونی مؤثر و کاملی دست می یابد:

مانند صبا خیز و وزیدن دگر آموز      دامان گل و لاله کشیدن دگرآموز  
(اقبال، ۱۳۸۶: ۳۴۳)

از آنجایی که رستاخیز و انقلاب اسلامی مدنظر اقبال با اتحاد و همبستگی مسلمانان میسر است، اقبال کمال جوهر انسان بخود را در پیوند با ملت و جماعت و مستهلک شدن در کل دانسته و مؤمن را آیینی ی مؤمن و احترام او رادر گرو ملت و نظام آن می داند:



فرد را ربط جماعت رحمت است      جوهر او را کمال از ملت است  
 فرد و قوم آینه ی یکدیگرند      سلک و گوهر، کهکشان و اختراند  
 فرد می گیرد زملت احترام      ملت از افراد می یابد نظام  
 ( همان: ۱۲۱ )

و در نهایت در مقولات فکری اقبال، انسان خودآگاهی که جامع جمیع اوصاف یک انسان نو- با توجه به دیدگاه نوگرایی اقبال- باشد، مسلمان واقعی است و در دایره ی شریعت اسلام به اقتضای زمان و مکان، ضمن حفظ نشانه ها و صفات مسلمانان قاهر و عاشق صدر اسلام، دارای اوصاف متعارضی چون درون بینی و کوشایی، متشرع و عارف، سنت گرا و متجدد می باشد. اسلامی ندوشن معتقد است: « اقبال در اجتماع پیچ در پیچ دنیای امروز پیش از حد خوشبینی و صفای ضمیر به خرج داده است» (اسلامی ندوشن، ۲۵۳۷: ۳۶).

### فرق انسان بخود اقبال و انسان کامل عرفا

انسان بخود و مرد مؤمن اقبال، تفسیر نوینی از سلسله ی تفکر اسلامی و عرفانی درباره ی انسان کامل است. اقبال برای ترسیم انسان بخود یا انسان کامل، پیامبر اکرم (ص) و حضرت علی (ع) و قهرمانان اولیه ی تاریخ اسلام را الگوی خود قرار داده است و بر خلاف بعضی دیدگاه های عرفانی - که انسان کامل را یک انسان ماورایی و انزوا طلب جلوه داده اند - معتقد است که انسان بخود بعد عرفانی نیرومندی دارد و انسانی کاملاً اجتماعی و سیاسی است که در متن حیات و نه در حاشیه ی آن قرار دارد و بازیگر صحنه ی اجتماعی و سیاسی است:

مرد حق از آسمان افتد چو برق      هیزم او شهر و دشت غرب و شرق  
 ما هنوز اندر ظلام کائنات      او شریک اهتمام کائنات  
 او کلیم و اومسیح و او خلیل      او محمد، او کتاب، او جبرئیل  
 ( اقبال، ۱۳۸۶: ۵۶۲ )

### تأثیرپذیری اقبال لاهوری از متفکران شرق و غرب در ترسیم طرح انسان کامل

در کتاب «اقبال در راه مولوی» آمده است: اقبال خود در نامه ای استفاده از کتاب «انسان الکامل عبدالکریم جیلانی (م ۸۱۱ هـ) در طرح انسان کامل را تأیید کرده و مانند جیلانی تکامل بشر را در سه مرحله دانسته است. مؤلف این کتاب ضمن بیان این که اقبال از دیدگاه های متفکران و شاعرانی چون فردوسی، حافظ و مولانا در بیان اوصاف انسان کامل استفاده کرده، می نویسد: بیشتر نقادان مغرب زمین اقبال را خوشه چین افکار نیچه قلمداد نموده اند و این امر تعجب آور است که عده ای از منتقدان در بررسی مآخذ انسان کامل اقبال، به جای مولوی به نیچه رجوع کرده اند. (سید محمد اکرم، ۱۹۸۲: ۲۱۲).

استاد زرین کوب در معرفی جاویدنامه ی اقبال، مولوی را برای اقبال به منزله ی ویرژیل برای دانته می داند (اقبال، ۱۳۸۶: ۳۶).

آن ماری شیمل اسلام شناس آلمانی معتقد است: «اقبال قبل از آن که با فکر نیچه و آثارش آشنا شود، نظریه ی انسان بخود خویش را ترسیم کرده و عناصری که این نظریه را تشکیل می دهند، به طور عمده از اسلام گرفته و منشاء اصلی الهامش قرآن و قهرمانان نخستین تاریخ اسلام بوده است» (نقوی، ۱۳۵۸: ۸۳).

در ادبیات فارسی هیچ شاعر و گوینده ای همچون حکیم بلخ، مولوی، بر اقبال تأثیر نگذاشته است (ساکت، ۱۳۸۵: ۵۵۵). با توجه به نظرات مختلف مطرح شده پیرامون تأثیرپذیری اقبال در ترسیم نقشه ی انسان کامل از متفکران شرق و غرب در کتب و مقالات مربوط به اقبال شناسی و نظر به جهان بینی دینی اقبال و توجه عمیق او به قرآن کریم و منابع اصیل اسلامی و ارتباط معنوی که وی از لحاظ دیدگاه های مشترک معرفتی و دینی از جمله راز انسان و کاینات، خودی و خودشناسی، شناخت ماهیت آیین اسلام و اسرار قرآن، احترام و بزرگداشت انسان، آزادی انسان در سرنوشت سازی، سخت کوشی و خودشناسی (در اصطلاح اقبال)، عشق و شور و حرکت، مشترکات اوضاع زمانی، روحیه ی مبارزه جویی با ستمگران زمان خود و پیکار با چرخ ستمکاره، عدم محدودیت زمانی و مکانی برای مرد کامل، اعتقاد به تلفیق روح و ماده در مبنای رشد انسان با مرید و مرشد و پیرطریق خویش، مولوی، داشته است و بعد از قرآن، تعلیمات انسان ساز مولوی در

مثنوی معنوی، مبانی حیات انسان و اصول پیشرفت آن را ترسیم نموده است. به نظر می‌رسد که اقبال در بیان اوصاف و مختصات انسان کامل بیشتر از متفکران دیگر، تحت تأثیر تعلیمات انسان ساز و روحیه ی مهیج عنقای قاف معرفت، مولوی، قرار گرفته است. اقبال می‌گویند:

چو رومی در حرم دادم اذان من      از او آموختم اسرار جان من  
بدور فتنه ی عصر کهن، او      بدور فتنه ی عصر روان من  
(اقبال، ۱۳۸۶: ۶۴۱)

### نتیجه

محمد اقبال لاهوری شاعر و متفکر و مصلح نواندیش اسلامی است که با توجه به اوضاع بسیار نابسامان و استعمارگری قرن بیستم در غرب و تجربیات و یافته های علم و فلسفه ی غربی در دوران دانشجویی و اقامت در اروپا در فکر رهایی و نجات بشر خصوصاً مسلمانان شرق افتاد. این مجاهد و هادی ملت شرق با الهام از قرآن کریم، فرهنگ اسلامی و عرفانی متفکران شرق و بخصوص تفکر شمس اندیشه ی خویش، مولوی، به عنوان معمار تجدید بنای تفکر اسلامی به بیان فلسفه ی «خودی» و معرفی «من» و شخصیت عالی و قدرت عظیم انسان پرداخت و تفسیر نوینی از تفکر اسلامی به اقتضای زمان و احوال و نیازهای مسلمانان معاصر ارائه داد. این حکیم بلندنظر چون مبلغی مسؤل با لحنی پیامبرانه ندای آزادی و آزاد اندیشی و وحدت بین مسلمانان را سرداد و با اکسیر بدست آورده از تعالیم قرآن، معجونی ساخت که با خوراندن آن، دردهای مزمن شرق را علاج و رفع نماید:

بیا تا کار این امت بسازیم      قمار زندگی مردانه بسازیم  
چنان نالیم اندر مسجد شهر      که دل در سینه ی ملاّ گدازیم  
(اقبال، ۱۳۸۶: ۶۷۴)

مولانای لاهور در مقابل مکتب های مختلفی که طرح انسان کامل را امری لغو و ذهنی و غیر ممکن و برخاسته از حیطه های فکری انسانهای پندارگرا دانسته اند، نظریه ی انسان

کامل را از منابع مهم قرآن کریم و احادیث قدسی و سرچشمه های گوناگون دیدگاه های شیعی و متفکران شرق، خصوصاً افکار و نظریات پیر و مرشد معنوی خویش، مولوی، گرفته و در قالبی نو و همسو با فلسفه ی خویش تفسیر نمود. این دانای راز بنا به جهان بینی دینی خویش، با اعتقاد به این که هدف قرآن کریم، به عنوان نسخه ی اسرار تکوین حیات - و دین اسلام، رهبری حیات درونی و بیرونی انسان و بیداری عالی ترین آگاهی و شعور آن جهت فهم روابط چند جانبه ی وی با خدا و جهان می باشد، بر این باور است که انسان در جایگاه اشرف مخلوقات و هدف غایی آفرینش هستی، با طی مراحل و مدارج تربیت «خودی» به عنوان جلوه ای از خودی حیات الهی با رسیدن به قلّه ی رفیع نیابت الهی، به خودشناسی، خودآگاهی و خودیابی دست می یابد و به عنوان انسان کامل (انسان بخود) و راقم سرنوشت و تقدیر خویش و جامعه، به بالاترین مرتبه ی تکامل می رسد و می تواند ضمن پیمودن مراحل حیات در ابعاد مختلف روحی و عملی، در جایگاه عظیم معرفت قرار گیرد و عالم را بدان گونه که بخواهد تغییر داده و اراده ی خود را بر آن حاکم کند و عامل نجات انسان و جامعه می گردد.:

هر که در آفاق گردد بو تراب      باز گرداند ز مغرب آفتاب  
از خودآگاهی یداللهی کند      از یداللهی شهنشاهی کند

(اقبال، ۱۳۸۶: ۹۸)

دور نمای مضامین اکثر آثار و افکار اقبال، تبیین جایگاه و رسالت انسان به عنوان اعجوبه ی اسرار آفرینش و حکمت و فلسفه و حیات اجتماعی است که مورد نیاز انسان عصر کنونی است:

تا خدای کعبه بنوازد ترا      شرح ائی جاعل سازد ترا

(همان: ۸۳)

## منابع

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- اسلامی ندوشن، محمدعلی (۲۵۳۷) **دیدن دگر آموز- شنیدن دگر آموز**، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ۳- اقبال، محمد (۱۳۸۶) **کلیات اقبال لاهوری**، به کوشش اکبر بهداروند، چاپ سوم، تهران: انتشارات زوار.
- ۴- بقایی (ماکان)، محمد (۱۳۷۹) **اقبال با چهارده روایت**، تهران: انتشارات فردوس.
- ۵- ----- (۱۳۷۹) **شرار زندگی**، تهران: انتشارات فردوس.
- ۶- ----- (۱۳۸۵) **اقبال و ده چهره ی دیگر**، تهران: انتشارات حکایتی دیگر.
- ۷- بهداروند، اکبر (۱۳۸۶) **آوازه‌های مومیایی**، چاپ اول، تهران: دفتر نشر معارف.
- ۸- حکیمی، محمود (۱۳۸۰) **در مدرسه اقبال لاهوری**، چاپ اول، قم: انتشارات قم.
- ۹- رزمجو، حسین (۱۳۶۸) **انسان آرمانی و کامل**، چاپ اول، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ۱۰- ساکت، محمد حسین (۱۳۸۵) **ماهتاب شام شرق**، چاپ اول، تهران: میراث مکتوب.
- ۱۱- اکرام، سید محمد اکرم (۱۹۸۲) **اقبال در راه مولوی**، چاپ دوم، لاهور: انتشارات آکادمی پاکستان.
- ۱۲- محبتی، مهدی (۱۳۷۹) **صدای رویش خیال**، چاپ اول، تهران: مؤسسه فرهنگی و انتشاراتی زهد.
- ۱۳- مطهری، مرتضی (۱۳۸۰) **انسان کامل**، چاپ بیست و پنجم، تهران: انتشارات صدرا.
- ۱۴- مولوی، جلال الدین محمد بلخی (۱۳۸۰) **مثنوی معنوی**، به اهتمام توفیق، سبحانی، تهران: انتشارات روزنه.

- ۱۵- نصر اصفهانی، محمدرضا (۱۳۷۷) **سیمای انسان در اشعار مولانا**، چاپ اول، اصفهان: نشر هشت بهشت.
- ۱۶- نقوی، علی محمد (۱۳۵۸) **ایدئولوژی انقلابی اقبال**، ترجمه ی م.م بحری، تهران: انتشارات اسلامی.